

معناشناسی مضمون «عشق» در سروده‌های میرزاده عشقی و نقش آن در بیان مضامین سیاسی - اجتماعی

علی محمدی^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان

فاطمه کولیوند^۲

چکیده

انقلاب مشروطه و وقایعی که به دنبال داشت، تحولی وسیع در سطح جامعه ایران به وجود آورد. در نتیجه اشخاص بزرگی در سطوح مختلف، تحت تأثیر این تحولات فعالیت داشتند و برخی نیز آثاری از خود به جای گذاشتند. در عرصه ادبیات، شخصیت‌های برجسته‌ای همگام با دیگر اقشار جامعه در جهت آن تحول نوین حرکت کردند. میرزاده عشقی نیز یکی از کسانی است که پس از کودتای ۱۲۲۹ به مخالفت با خاندان قاجار و استبداد بیرونی و درونی پرداخت. او با انتشار روزنامه «قرن بیستم» مبارزاتش را گسترش داد و سرانجام جانش را بر سر این راه گذاشت. عشقی را می‌توان یکی از پیشگامان تجدد در دو سطح سیاست و ادبیات به شمار آورد. در اشعار عشقی مضامین نوینی چون وطن‌خواهی، بیدارستیزی، اشاره به تجدد و... وجود دارد؛ اما یکی از مضامینی که شاید به اندازه مضامین سیاسی - اجتماعی در شعر او، برجسته نباشد، مضمون «عشق» است. هر چند حجم این اشعار در مقابل اشعار سیاسی او، کمتر است؛ اما از جهاتی همچون: نوستالژی در عشق، نگاه به زن، نوآوری در طرح مضامین عاشقانه و... برجسته است. از سوی دیگر ردپایی از «عشق» در اشعار سیاسی - اجتماعی عشقی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد نخستین نواهایی باشد که عشق و سیاست را به یکدیگر پیوند می‌زند. عشقی تعدادی از اشعار سیاسی - اجتماعی خود را در پیوند با عشق و یا در طرحی عاشقانه و رمانتیک ارائه کرده است. این پیوند میان عشق و سیاست که مانع از ملالت و دلزدگی اشعار سیاسی - اجتماعی او شده، بر تأثیر کلام نیز افزوده است و شعر او را از سروده‌های شاعرانی که شعرشان بیشتر شبیه به یک مرام‌نامه سیاسی - اجتماعی است، ممتاز کرده است. این پیوند، در اشعار وطنی شاعر برجسته‌تر از سروده‌های دیگر اوست تا جایی که «وطن» را به عنوان معشوق اول عشقی به نمایش می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها:

میرزاده عشقی، عشق، مضامین سیاسی - اجتماعی

۱. (mohammadi2@yahoo.com)

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه (f.kolivand@gmail.com)

نگاهی اجمالی به مضمون عشق از ابتدا تا کنون

یکی از مضامینی که از ابتدا تا امروز، همواره مورد توجه انسان بوده و به تبع آن در آثار ادبی انعکاس یافته، «عشق» است؛ عشق موهبتی الهی است که از طرف خدا در دل انسان، به ودیعه نهاده شده است و این سعادت را حتی فرشتگان نیز نیافتند. برای واژه «عشق» تعاریف متعددی آمده است؛ «از نظر افلاطون عشق عبارت است از اشتیاق به داراشدن خوبی برای همیشه» (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸). همچنین قشیری عشق را افراط در محبت می‌داند (۱۳۶۷: ۵۶۰) و نسفی از عشق با عنوان زیادت در دوستی یاد می‌کند (۱۳۸۴: ۱۶۰). همین عشق است که آدمی را از دیگر آفریده‌ها ممتاز ساخته و او را مسجود فرشتگان قرار داده است. یکی از ارکان اساسی در عشق و عشق‌ورزی، معشوق است؛ با توجه به معشوق، می‌توان عشق را در دو دیدگاه بررسی کرد: ۱- عشق از جانب بنده به خداست و خدا، معشوق است که در این رابطه تعظیم و تکریمی نسبت به خدا در دل انسان ایجاد می‌شود و انسان همه همت خود را صرف رضای خدا می‌کند (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۹۷)، ۲- رابطه عاشقانه میان دو انسان برقرار می‌شود که به آن عشق مجازی گویند؛ این عشق در نگاه عارفان بزرگ همچون مولانا، عین‌القضات و... جایگاه ویژه‌ای دارد؛ مثلاً عین‌القضات جانفش را فدای کسی می‌کند که «پرستنده شاهد مجازی باشد» (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۹۷)، چرا که دل بستن به معشوق مجازی و تلاش در راه رسیدن به او، زمینه‌ای برای رسیدن به معشوق حقیقی است.

مضمون عشق در شعر اولین شاعران تا شاعران دوره معاصر، کم یا زیاد دیده می‌شود و مضامینی چون سختی‌های راه عشق، جفای معشوق، ناتوانی عقل در مسیر عشق و... از مشترکات این اشعار است. «اول بار که عشق درون مایه شعر فارسی و مخصوصاً غزل و این منظومه‌ها می‌شود، عشق انسانی است؛ لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و ویس و رامین. بعد با توجه به این که ریشه حب الهی در قرآن است، عرفان پارسایانه آغازین کم کم مضمون عشق را بسط می‌دهد و خیلی به آن می‌پردازد که در آثار بزرگانی چون سنایی و عطار و مولوی عشق مجازی خیلی کم مطرح است، یعنی عشق انسانی» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۲: ۲۸۰-۲۷۹) و بیشتر گرایش به عشق عرفانی دیده می‌شود؛ مثلاً مولانا نیل به کمال را در گرو همین عشق می‌داند و اعتقاد دارد که این عشق الهی است که انسان را از تمام قید و بندهای حسی و دنیایی جدا می‌کند (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۳۷). ذکر این نکته لازم است که بعد از مولانا، عارف و شعر عرفانی برجسته‌ای مطرح نشد و به گفته سیروس شمیسا «در قرن نهم از حرکت بالنده عشق خبری نیست و تا کنون نیز آن جذب و کمال عرفان در آثار مولانا، دیده نمی‌شود» (۱۳۷۴: ۲۰۶).

توجه به عشق در دوره مشروطه تا حد زیادی کاسته می‌شود و پرداختن به مضامین سیاسی-اجتماعی جای آن را می‌گیرد؛ در واقع در این دوره نه تنها اثری از عشق عرفانی دیده نمی‌شود، بلکه از عشق مجازی نیز نشانه‌های بارزی به چشم نمی‌خورد؛ «دوران انقلاب مشروطیت با عشق و معشوق، میانه‌اش چندان خوب نیست؛ به بیانی دیگر وقت این گونه فکر و خیال‌ها را ندارد» (باباچاهی، ۱۳۸۴: ۷۳). در دوره معاصر نیز، به خصوص در بحبوحه دوران انقلاب و جنگ تحمیلی گرایش به عشق با وضعیتی مشابه دوره مشروطه مواجه شد؛ این نگاه پردازش به عشق گاهی آن قدر شدید بود که عده‌ای عشق فردی را نشانه‌ی فراغت از مبارزه و بی‌دردی می‌دانستند و گاهی آن را مایه‌ی شرمساری می‌شمردند (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸)؛ اما پس از جنگ تحمیلی و حاکمیت صلح، عشق بار دیگر جایگاه خود را در دیوان شاعران به دست آورد.

آشنایی با عشقی و رویکرد او در تحلیل عشق

میرزاده عشقی در ۱۲ جمادى الآخر ۱۳۱۲ ه. ق، مطابق با ۱۲۷۲ ه. ش در همدان متولد شد. نامش محمدرضا (رضا) بود. در خانواده‌ای متولد شد که از لحاظ مالی نیازی به کار محمدرضا نداشتند؛ به همین دلیل او فرصت یافت تا به تحصیل بپردازد.

هر چند تحصیلات او تا هفده سالگی بیشتر طول نکشید؛ «شاید سبب واقعی آن همان طبع بلند، فکر تند و روح شاعرانه‌اش بوده است» (عشقی، ۱۳۵۰: ۴، مقدمه). آثار عشقی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. مقالات سیاسی-اجتماعی و نمایشنامه‌های منظوری مثل جمشید ناکام، گدا و دکتر نیکوکار (کم‌فروغ‌ترین طرح چهره او)، ۲. اشعاری که به حیث فرم بیرونی، بیشتر کلاسیک هستند؛ اما مشتمل بر درون‌مایه‌های مضامین نو می‌باشند (طرح پررنگ‌تر

چهره عشقی)،

۳. اشعاری که هم در فرم و هم در محتوا نوگرا هستند و به تعبیری «پررنگ‌ترین طرح چهره عشقی» در همین سروده‌هاست (زرقانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲۵).

عشقی را می‌توان از پیشگامان تجدد ادبی در دوره مشروطه به شمار آورد. چیزی که از نظر خود او هم پوشیده نبوده است: عشقی خود را بنیانگذار ادبیات نوین ایران می‌دانست (با اندکی تصرف، لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۴۴). برخی عشقی را کوشنده‌ای برای درهم شکستن قید و بندها و رهایی از تنگناهای بیان ادبی دانسته‌اند (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۳۷۴) و برخی دیگر، زبان جدید او را دلیل این تجدد می‌دانند (قائد، ۱۳۷۷: ۱۳۹)؛ اما اکثریت با نگاه به «ایده آل عشقی» او را پیشگام ادبیات نوین ایران به شمار آورده‌اند.

عشقی در دوره حیات خود شاهد وقایع بزرگی همچون: جنگ جهانی اول، صدور فرمان مشروطیت، به توپ بستن مجلس، کودتای ۱۲۹۹ و... بود؛ به همین دلیل او نیز مانند بسیاری از معاصرانش از مسایل روز غافل نبود و دغدغه‌هایی چون: شکایت از استبداد، بی‌مهری به وطن، حقوق زن، مفاخره به ایران باستان و... در آثارش به چشم می‌خورد. در اشعار عشقی، در کنار این مضامین، مضمون «عشق» به چشم می‌خورد که شاید برجستگی مضامین سیاسی-اجتماعی او را نداشته و عشقی زیاد به آن نپرداخته باشد؛ اما از جهاتی قابل بررسی و تأمل است. در واقع عشقی به کلی از پرداختن به عشق غافل نمانده است و مانند انسان‌های دیگر «در زیر فشار ستم و استبداد و استثمار و استعمار از تلاش برای انسان‌ماندن خود باز نمی‌ایستد، همچنان که از عاشق‌شدن نیز باز نایستاده است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۱۲۴). در مورد نگاه عشقی به عشق باید گفت: عشق در اشعار او تماماً از نوع مجازی و زمینی است و جز یک مورد، در نمایشنامه «کفن سیاه» که آن هم فقط به بوجی این جهان در مقابل عالم علوی اشاره می‌کند و نشانی از رابطه عاشقانه میان بنده و خدا وجود ندارد (عشقی، ۱۳۵۰: ۲۰۹)، هیچ اثری از عشق عرفانی دیده نمی‌شود؛ از سوی دیگر همین عشق مجازی نیز در شعر عشقی، آن جدیت مضامین سیاسی-اجتماعی را ندارد و همین که عشقی، مسایل سیاسی-اجتماعی را مهم‌تر از عشق‌ورزی می‌داند و عشق او به وطن مانع از پرداختن به معشوق زمینی می‌شود، دلیلی بر این مدعاست. از آنجا که عشق او در نتیجه معشوقه‌های زودگذر بروز کرده است، در نتیجه اثری از سوز و گداز خالصانه برای معشوق وجود ندارد. در واقع باید گفت به گفته «عاطفه» (جدی‌ترین معشوق عشقی)، «در زندگی عشقی زنان بسیاری درخشیدند؛ اما او به خاطر غروری که داشت، همه را ترک کرده و به دیگری پناه آورده بود. هیچ کدام حقیقت روح توفان‌زده او را نشناخته بودند» (عشقی، ۱۳۵۰: نقل از عاطفه، دختر طلایی چشم: ۷۵)؛ اما سرانجام عاطفه توانست برای مدت زیادی قلب عشقی تسخیر بکند و او را از مقاصد سیاسی و مبارزات وطنی باز دارد؛ اما این بار هم دغدغه مسایل جامعه و شاید عشق حقیقی او به وطن، مانع از این شد که با عاطفه ازدواج بکند و همانطور که عاطفه می‌خواست، به دور از مسایل ملی-وطنی زندگی کند (همان، ۷۹-۷۵). هر چند عشقی برای عشق ارزش قایل است و در «ایده آل عشقی» از اینکه جوان شهری، عشق پاک مریم را ارج نهاد، شکایت می‌کند (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۸۳)، اما هیچ گاه مثل عاشقان حقیقی از فداکردن جان در راه معشوق زمینی سخن نمی‌گوید و حتی گاهی اوقات در نبود معشوق هم به عیش می‌پردازد و اصرار زیادی بر بودن معشوق ندارد (هر چند در ادامه باز خواهان معشوق است):

- تو گر آبی و گر نابی، روم من خود به کار خود

به حکم رسم نوروزی و مرسوم دیار خود
(همان: ۲۷۰)

همانطور که گفته شد اگرچه عشق و محبت عشقی به زنان، جدی و سوزناک نیست، اما وطن معشوق واقعی اوست. همچنین اگر جانبازی و شهادت در راه معشوق، در اشعاری که عشقی خطاب به یک زن سروده است، دیده نمی‌شود، اما در اشعاری که برای وطن سروده است، بسیار به چشم می‌خورد. در واقع باید گفت عشق او به وطن، عشقی جدی و پرسوز و گداز است و وطن، معشوق اصلی و اول عشقی است؛ معشوقی که عشقی حاضر است به خاطر آن از همه چیز بگذرد و جانش را برای آن فدا کند. همانطور که سرانجام نیز در راه عشق به وطن می‌میرد و ثابت می‌کند که عشق او به وطن، مثل عشق به معشوقه‌ها و زنان، عشقی سرسری نیست، بلکه با جاننش عجین شده است (عشقی، ۱۳۵۰: ۳۷۷). مضمون عشق در اشعار عشقی از پاره‌ای جهات چون: نوستالژی، نوآوری در طرح مضامین عاشقانه، تأثیرپذیری از حافظ و سعدی، اصطلاحات و امثال عامیانه، واژگان کلیدی و... قابل بررسی است؛ همچنین عشق در اشعار او جدا از اهداف سیاسی- اجتماعی مطرح نمی‌شود؛ به طوری که شاید بتوان گفت، عشقی در طرح مضامین عاشقانه و سیاسی در کنار هم و ایجاد پیوند میان عشق و سیاست جزو شاعران پیشگام است. این مقاله به بررسی مؤلفه‌های عشق و تبیین ارتباط عشق و سیاست در اشعار عشقی، در دو سطح اندیشه و زبان می‌پردازد.

۱- اندیشه

هر اثر ادبی در بردارنده فکر و اندیشه‌ای است که نویسنده یا شاعر در آن، دیدگاه خود را نسبت به موضوعات مختلف ارائه می‌دهد و محیط اطراف نیز بر این نگرش تأثیر می‌گذارد. «از توجه به جهان بیرون، فکری در ما تولید می‌شود و آن نمونه‌ای است از تأثیر محیط در فرد، و ما آن فکر را با سوابق ذهنی خود منطبق و موافق می‌سازیم و با همان جنبه فکری خویش برای شنوندگان تعبیر می‌کنیم» (بهار، ۱۳۶۹، ج اول: ه). نگاه عشقی به مضمون عشق- که از محیط بیرون تأثیر زیادی پذیرفته است- از دیدگاه اندیشه، ویژگی‌هایی دارد که ما در ادامه به بررسی این ویژگی‌های معنایی می‌پردازیم.

۱-۱- نوآوری در طرح مضمون عشق: یکی از مواردی که در اشعار عاشقانه عشقی به چشم می‌خورد، نوآوری او در طرح این مضمون است. عشقی نیز مانند دیگر شاعران عاشقانه‌سرا، از معشوق، زیبایی و جفای او، سختی‌های راه عشق و... سخن می‌گوید؛ اما در طرح پاره‌ای از این مضامین، نوآوری‌هایی دارد که مانع از کلیشه‌ای و تکراری شدن مضمون شعری عشق شده است. نوآوری در مضامین عاشقانه عشقی از وجوه تازگی و متفاوت بودن عشق در اشعار اوست؛ به طور مثال در بیشتر اشعار عاشقانه کلاسیک، معشوق بی‌وفاست و محبت و عشق، فقط از طرف عاشق و یک طرفه است؛ اما عشقی در شعر زیر از رابطه عاشقانه‌ای دو سویه حکایت می‌کند که هم عاشق و هم معشوق، هر دو در آتش فراق می‌سوزند:

- نه تنها ز آتش عشق من اندر تو شرر باشد
مرا هم از تو عشقی در دل و فکری به سر باشد

(همان: ۲۶۵)

از دیگر نوآوری‌های عشقی در طرح مضمون عشق، تردید یا تغییر در برخی از سنت‌هایی است که به عنوان سنت ادبی شناخته شده هستند؛ به عنوان مثال، عشق اسطوره‌ای «فرهاد و شیرین» در سروده‌های او دیده می‌شود. فرهاد در بسیاری از اشعار عشقی، مانند دیگر سروده‌های ادبی، الگویی برای رابطه ناب عاشقانه است (عشقی، ۱۳۵۰: ۲۷۳)؛ اما این نگاه در همه اشعار عشقی وجود ندارد؛ در پاره‌ای از اشعار، عشقی دیگر به فرهاد به عنوان الگو نگاه نمی‌کند؛ مثلاً در شعر زیر عشقی مقام خود را از

فرهاد هم بالاتر می‌داند؛ چرا که فرهاد با تیشه کوه را کنده و به جنگ سختی‌های مسیر عشق رفته است؛ اما عشقی با مژگان به جنگ سختی‌ها می‌رود و به تعبیر خودش، صد هزار فرق موی با پولاد دارد:

- بیستون فرهاد را هرگز به من نسبت مده از زمین تا آسمان فرق من و فرهاد باد
من به مژگان می‌کنم آن کار کو با تیشه کرد صد هزاران فرق ریزه موی با پولاد باد
(همان: ۲۷۳)

در جایی دیگر عشقی در مقایسه با مجنون، خود را مجنون‌تر از او می‌داند و استدلال او این است مجنون، عشق لیلی و طره او را داشت و همین که در آتش عشق یک زن می‌سوخت، دلیلی بر عاقل بودن او بود؛ اما عشقی در آتش عشق معشوقی می‌سوزد که زن نیست و آب و خاک و سنگ (وطن) است و این دلیلی بر دیوانگی اوست. در نتیجه عشقی، مجنون واقعی ست و جنون او در عشق، بالاتر از مجنون است:

- مجنون منم که عشق وطن دارم و فغان از عشق آب و خاک و گل و سنگ می‌کنم
(همان: ۳۸۱)

عشقی در توصیف معشوق خود نیز نوآوری‌هایی دارد؛ مثلاً معشوق عشقی که او را با ترکیب «دختران ترک» خطاب می‌کند، نه تنها با دلبری‌هایش، انسان‌ها را اسیر عشق خودش می‌کند و دل آن‌ها را غارت می‌کند؛ بلکه او با توانایی غارتگری‌اش، درصدد تصرف زرتشت پیامبر نیز هست و عشقی از این می‌ترسد که معشوق اگر به این روند ادامه بدهد، درصدد تسخیر خود خداوند نیز برآید:

- زرتشت دل نبود کآن را توان ربود حاشا قیاس دل ز چه با انبیا کنید
امروز قصد بردن پیغمبران کنید فردا بعید نیست که قصد خدا کنید
(همان: ۳۷۴)

از دیگر نوآوری‌های عشقی، در نگاه به معشوق و نقش اجتماعی قابل‌شدن برای او دیده می‌شود؛ عشقی نه تنها مانند بسیاری شاعران، معشوق را از عرصه اجتماع دور نمی‌داند؛ بلکه تغییر فکر و روش برای اصلاح جامعه را از معشوق خودش شروع می‌کند که از دیگر وجوه تجدد در شعر عشقی است و در مبحث «نگاه به زن» به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲- نوستالژی در عشق: نوستالژی واژه فرانسوی است که در فرهنگ‌ها به معنای حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت و... آمده است (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲). در نتیجه، نوستالژی مواردی چون: فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، حسرت گذشته و آرزوی گذشته را در برمی‌گیرد (آریان‌پور، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۵۳۹). نوستالژی احساس شکایت از روزگار و محیطی است که شخص در آن قرار دارد؛ به همین دلیل به یاد لحظات خوشی که در گذشته داشته است، می‌افتد. در عالم عشق هم یادآوری رابطه عاشقانه، در کنار معشوق بودن و همچنین حسرت برای معشوقه‌های مهربان از نمودهای نوستالژی به شمار می‌رود. حسرت و درد دوری در اشعار عاشقانه عشقی هم به چشم می‌خورد؛ به طور مثال او در «ایده آل عشقی»، برای معشوقی (مریم) حسرت می‌خورد که زیبا، هنرمند، باادب و... بوده؛ اما اکنون مرده است و از آن زیبایی و هنرمندی خبری نیست:

- به تازه بود جوان مرده، هیجده سال قشنگ و باادب و خانه‌دار و زحمت کش

نصیب خاک شد آن پنجه‌های پره‌نر

ندانی آن که به صورت چقدر بد زیبا؟ ندانی آن که به قامت چگونه بد رعنا؟

کنون که مرده و داده‌ست عمر خود به شما خلاصه امسال از یک جوان خودآرا
 فریب خورد و جوان مرگ گشت و خاک به سر
 (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۸۱-۱۸۰)

از دیگر نمودهای نوستالژی در اشعار عشقی حسرت برای معشوقِ دوران جوانی و لحظات شیرینی است که در کنار معشوق بوده و اکنون آن دوران را به یاد می‌آورد:

- مرا از دیدن آن حال یاد آید زمانی که زیبا ماه‌دختی
 برانگیزاند در من عادت عشق و جوانی بدین گونه به سختی...
 که می‌گفتم ز هر چیز جهانی برای خاطر او زندگانی
 ز یزدان خواستارم
 (همان: ۳۰۶)

پرداختن به اسطوره از دیگر نمودهای نوستالژی است که در اشعار عشقی به چشم می‌خورد. از اسطوره تعریف‌های گوناگون شده است؛ اما این تعریف که «اسطوره بخشی از حیات دوران کودکی بشریت است که به سر آمده و به شکلی حاوی ارزش‌های دوران کودکی نوع بشر است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱۶) که در ناخودآگاه جمعی یک ملت وجود دارد، این‌جا مورد نظر ماست. در شعر عشقی، اشاره به عشق‌های اسطوره‌ای همچون: فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین به چشم می‌خورد؛ به طور مثال اگر چه عشقی، عشق خود را با عشق اسطوره‌ای فرهاد مقایسه می‌کند و در نهایت خود را بالاتر از او می‌داند (عشقی، ۱۳۵۰: ۲۷۳)، اما در جایی دیگر درد جنون‌آمیز عشق خود را با عشق جنون‌آمیز فرهاد مقایسه می‌کند:

- و آن جنونی که ز فرهاد طلب تیشه نمود سر پرشور مرا نیز جنون‌پیشه نمود
 (همان: ۲۰۵)

همچنین عشقی از نابودی عشق‌های اسطوره‌ای چون خسرو و شیرین اظهار ناراحتی می‌کند و با دیدن جایگاه ویرانی که زمانی آباد و کامگه خسرو و شیرین بوده، حسرت می‌خورد:

- گفت آن قلعه که مخروبه آبادی ماست دیرگاهی ست که ویران شده و باز به پاست
 قصر قشلاقی شاهان مه‌آیین بوده حجله و کامگه خسرو و شیرین بوده
 (همان: ۲۰۴-۲۰۳)

عشقی در جای دیگر نیز از این که قصر خسرو و شیرین ویران شده، اظهار ناراحتی می‌کند:
 - خسروا کاخ مه‌آباد تو این بود؟ بین قصر شیرین تو این جغدنشین بود؟ بین
 (همان: ۲۰۸)

۱-۳- نگاه به زن: زن در اشعار عشقی، نقش‌های متعددی ایفا می‌کند؛ مثلاً در اشعار عاشقانه عشقی، یک زمان نقش معشوق را بازی می‌کند؛ معشوقی که مانند دیگر معشوقان، عاشق آرزوی دیدار او را دارد:

- نگارا اولین گامی که بردارم، به هر راهم: ترا گویم، ترا پویم، ترا جویم، ترا خواهم
 (عشقی، ۱۳۵۰: ۲۷۰)

و مانند دیگر معشوقان، سنگدل و به دنبال صید دل عاشق است (همان: ۲۷۴) و عاشق را گرفتار سختی و بلا می‌کند:

- گفتمش خرمن هستی من آتش بگرفت گفت تن ده به بلا چون که خدای تو کند

(همان: ۲۷۰)

علاوه بر معشوق بودن، در پاره‌ای اشعار عشقی، زن با تصویری ضعیف و ناتوان ظاهر می‌شود. زنی که اولین قربانی اوضاع نابه‌سامان جامعه است؛ مثلاً در «ایده آل عشقی» مریم به عنوان یک زن، تنها قربانی فریبکاری جوان شهری به شمار می‌رود (همان: ۱۸۰). در شعر «کفن سیاه» هم که در دفاع از مظلومیت زن سروده است، از خسرو دخت (دختر خسرو و شیرین) که نازپرورده بود و اکنون اسیر ویرانی است، سخن می‌گوید:

- دختر خسرو شاهنشاه دیرین بودم نازپرورده در دامن شیرین بودم

حالم این مقبره مسکن شده آخ آخ

خانه اول من گوشه ویرانه نبود چه حرمخانه اجداد من این خانه نبود

(همان: ۲۱۶)

عشقی همچنین در شعر «احتیاج» از مظلومیت دختری که تنها قربانی فقر و تنگدستی است، اظهار ناراحتی می‌کند (همان: ۳۰۴). زنی که تنها گناه او زن بودن است: «مر مرا نیست گنه جز آنکه زنم» (همان: ۲۱۴). در جای دیگر از عدم تساوی زن و مرد گله می‌کند؛ به طوری که شاید بتوان او را از پیشگامان نظریه فمینیست در ایران به شمار آورد:

- شرم چه؟ مرد یکی بنده و زن یک بنده زن چه کردست که از مرد شود شرمنده

(همان: ۲۱۸)

علاوه بر موارد ذکر شده، زن در نگاه عشقی در عرصه سیاسی-اجتماعی هم مطرح می‌شود که یکی از نشانه‌های تجدد در دوره مشروطه به شمار می‌رفت. در واقع «یکی از ارمان‌های آشنایی با فرهنگ و تمدن اروپایی در عصر بیداری و آستانه مشروطیت ... طرح مسئله زنان به شیوه نوین آن بود که با لزوم تعلیم و تربیت نوین برای زن و مرد، هم‌زمانی داشت. بنابراین حضور زنان در عرصه زندگی و به تبع آن در میدان آثار ادبی به گونه‌ای جدید آن مطرح شد و زنان با امکانات بیشتری توانسته هم موضوع آثار ادبی مردان قرار گیرند و هم خود به آفرینش آثار ادبی دست زنند» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۷۹).

میرزاده عشقی نیز که از پیشگامان تجدد ادبی به شمار می‌رفت، از مبلغان نگاه جدید به زن به شمار می‌رود؛ به طور مثال این نگاه به زن در نمایش نامه «کفن سیاه» که درباره رهایی زن از حجاب است، برجسته است. به گفته محمد قائد، عشقی از فایده تشویق زنان با طرح موضوع‌های خانوادگی-احساسی-اخلاقی، به گردن‌فرازی و سخن گفتن از جانب خودشان و درباره خودشان غافل نبوده است (۱۳۷۷: ۱۳۷).

از نمودهای بارز نگاه متجددانه عشقی به زن، سهم دانستن او در مسایل سیاسی-اجتماعی است. عشقی خواستار پیشرفت زن است؛ به همین دلیل است که تغییر نگاه مردم نسبت به مسائل سیاسی را از معشوق شروع می‌کند و او را دور از عرصه اجتماع نمی‌داند؛ عشقی همانند لاهوتی به زن به عنوان یک شهروند جامعه جدید نگاه می‌کند؛ شهروندی که خودش به یک نیروی بالقوه دگرگون‌ساز و تحول‌آفرین تبدیل می‌شود (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۳۴۳)؛ مثلاً در شعر زیر ایجاد اتحاد میان ایران و عثمانی را از معشوق خود شروع می‌کند و با زبان عشق و طرح وصال، معشوق را تشویق می‌کند:

- نگارینا من آن خواهم که با توفیق یزدانی همان مهری که مابین و من و تو هست می‌دانی
 شود تولید بین ما هر ایرانی و عثمانی همان روز است می‌بینم تبه این شام ظلمانی...
 سزد اکنون تو شمع مرده را از نو بیفروزی

(همان: ۲۷۱)

عشقی خواستار پیشرفت زن است و با بی بندوباری مخالف است و عفت و پاکدامنی را برای زن واجب می‌داند (همان: ۴۰۸)؛ در نتیجه اعتقاد دارد که زنی که پاکدامن باشد، در حفظ خودش تلاش می‌کند و نسبت به او نباید تعصب بی‌جا داشت:

- گفتی که زن نجیبه باید در خانه نشسته کم خروشد
 آن زن که نجیبه است با کس از خانه برون همی‌نجوشد
 هر جا که رود تو مطمئن باش در حفظ خود او نکو بکوشد

(همان: ۴۰۸)

در پایان باید گفت با وجود نگاه نوی که عشقی به زن دارد، رگه‌هایی از تحقیر زن هم در اشعارش دیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید از جنس مؤنث، انتظار مذکری (نبرد و جنگاوری) نداشته باشید:

- زین قوم پولکی هنر جنگ می‌نخواه هرگز مجوز جنس مؤنث، مذکری

(همان: ۳۵۸)

۱-۴- **وطن، معشوق اول عشقی:** یکی از مضامینی که در دوره مشروطه بسیار مورد توجه قرار گرفت، وطن و اندیشه‌های ناسیونالیستی بود؛ البته این مفهوم در دوره‌های مختلف ادبی کم و بیش مورد توجه قرار داشت؛ مثلاً در شاهنامه فردوسی، آثار خاقانی، مسعود سعد، ناصر خسرو و ... به آن پرداخته شده است و در دوره‌هایی همچون پس از حمله اعراب و پس از حمله قوم تاتار، گرایش به این مضمون بسیار مورد توجه قرار گرفته است. این مضمون در دوره مشروطه جدی‌تر از هر دوره‌ای مطرح شد؛ در واقع معنای خفته در پس پشت اندیشه ملی‌گرایی ایران در این دوره، ملت و وطن است. ملت و وطن یک گرایش نظام‌ساز است که در مشروطیت چهره می‌بندد و هنر شعر را در پی می‌کشد تا واقعیت وجودی را به صحنه بگذارد (آژند، ۱۳۸۴: ۷۷ و ۷۹). در دوره مشروطه دو نگرش به وطن و وطن‌پرستی دیده می‌شود:

۱. وطن ایرانی در شکل اسلامی و حتی شیعی مانند اشعار ادیب‌الممالک و سید اشرف‌الدین،

۲. گروهی که بیشتر از نگرش اروپاییان به وطن مایه گرفته‌اند و وطن را مجرد از رنگ اسلامی آن ستایش کرده‌اند؛ همچون:

عارف قزوینی و عشقی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۴۰).

ذکر این نکته لازم است که واژه «وطن» در اشعار عارفانه، مفهومی متفاوت از وطن قومی و اسلامی دارد و منظور از آن در این اشعار، عالم علوی و رسیدن به پروردگار است که انسان در آرزوی رسیدن به آن تلاش می‌کند (همان: ۲۷). همانطور که ذکر شد عشقی نیز یکی از شاعرانی است که مسئله وطن برایش اهمیت بسزایی دارد. از آنجا که گرایش به این مضمون در اشعار شاعرانی که گرفتار غربت و دوری از وطن بودند، همچون خاقانی، مسعود سعد، لاهوتی و... برجسته‌تر است و عشقی نیز مدتی را دور از وطن و در عثمانی گذرانده است، شاید این غربت را بتوان یکی از دلایل گرایش او به وطن دانست. گرایش عشقی به وطن، یک گرایش ساده نبود؛ چرا که عشقی به وطن با دید یک عاشق نگاه می‌کند و به بیان دیگر «معشوقه عشقی در اشعارش بیشتر وطن، مردم و عدالت است تا سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶). عشق او به وطن تا حدی

است که در پاره‌ای اشعارش، اگر نام وطن نیاید، مخاطب احساس می‌کند این شعر خطاب به یک زن سروده شده است؛ مثلاً عشقی همانند عاشقی که از یار خود دور است، از هجر وطن شکایت می‌کند:

- من و آن برگ، هان یک حال داریم که هر دو دور از یار و دیاریم
 گـر او دور از چـمن شـد مـر ا ر خـت از و طـن شـد
 (عشقی، ۱۳۵۰: ۳۰۸)

به همین دلیل درد وطن را از درد عشق بالاتر و آن را مانع پرداختن به معشوق و دلدار می‌داند:

- ز شورش در چمنگاه وطن بادی وزان شد

ز روی شوربختی

مرا کان درد میهن بالای این دلدار دل بد

چه برگی بر درختی...

(همان: ۳۰۷)

عشقی در بیتی دیگر به وطن به عنوان معشوقی نگاه می‌کند که درد آن باعث شده، شاعر دلدار را رها کند:
 - غسل بر نعش وطن، خونابه دل کرده است دل دگر پیرامن دلدار را ول کرده است

(همان: ۳۰۹)

به علاوه عشقی، عشق خود را نسبت به وطن، عشقی پاک می‌داند که سرسری نیست و با تمام وجود شاعر عجین شده است (همان: ۳۷۷) و همانطور که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق بکند، عشقی هم بارها در اشعارش اعلام می‌کند که حاضر است جانش را در راه وطن که معشوق اوست، فدا کند:

- شراب مرگ خورم بر سلامتی وطن به جاست گر بدین مستی افتخار کنم

(همان: ۳۸۰)

در واقع «عشق رمانتیکی که به وطن داشت، علت اصلی تغییر عقایدش بود و همین مسئله بالاخره به قیمت جانش تمام شد» (حائری، ۱۳۷۳: ۷۲).

به علاوه همانطور که در مبحث «نوآوری در طرح مضمون عشق» آمد، عشقی در جایی خودش را بالاتر از مجنون می‌داند؛ چراکه مجنون عشق لیلی و طره او را داشت؛ اما عشقی، عشق به وطن و آب و خاک دارد و جنون او بالاتر از جنون مجنون است (عشقی، ۱۳۵۰: ۳۸۱). عشقی همچنین عشق به وطن را کاری سرسری نمی‌داند و اعتقاد دارد، صرف گفتن، دلیل عاشقی نیست و کسان زیادی هستند که ادعای عشق وطن دارند، اما در واقع عاشق چیزهای دیگری، غیر وطن هستند:

- عشقی به خدا همان که می‌گفت: خدای از عشق وطن سرشت آب و گل من

چون کالبدش ز پای تا سر دیدم عشق همه چیز داشت جز عشق وطن

(همان: ۴۱۰)

۱-۵- **پیوند عشق و سیاست:** یکی دیگر از مواردی که در بررسی اشعار عاشقانه عشقی قابل تأمل است، پیوندی است که میان عشق و سیاست در اشعار او دیده می‌شود؛ نمونه بارز این پیوند - که در مبحث «نگاه به زن» آمد - این بود که او تغییر نگاهها در جهت رسیدن به اهداف سیاسی - اجتماعی را از معشوق شروع می‌کند و برخلاف دیگران، معشوق را از عرصه سیاست و

اجتماع دور نمی‌بیند. عشقی پاره‌ای از مسایل سیاسی - اجتماعی را در بافتی عاشقانه ارائه می‌دهد؛ از طرفی، همین که او به وطن به عنوان یک معشوق نگاه می‌کند و علاقه به وطن را در بافتی عاشقانه مطرح می‌کند و در شرایط نابه‌سامان وطن، مجالی برای عشق شخصی نمی‌داند (عشقی، ۱۳۵۰: ۳۰۷)، از دیگر مصادیق پیوند عشق و سیاست در اشعار اوست. این گونه نگرش به عشق از نشانه‌های تجدد در دوره مشروطه به شمار می‌رفت که در نتیجه آن انگیزش‌ها و کشش‌های غنایی به جانب بیان عواطف مشترک انسانی و دغدغه‌های اجتماعی سوق داده می‌شد (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۸۸). پیوند میان عشق و سیاست، در دوره‌های بعد نیز دیده می‌شود؛ مثلاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بسیاری از شاعران پرداختن به عاشقانه‌ها را در شرایط نابه‌سامان جامعه، ممنوع می‌دانستند و در آن شرایط «رابطه انقلابی میان انسان و هدفش، جایگزین رابطه عاشقانه میان دو تن می‌شده است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۱۲۵)؛ به طور مثال سایه یکی از شاعرانی است که در بجهوه کودتا و خفقان پس از آن، عشق را مانع فعالیت سیاسی می‌داند و پرداختن به عشق را به زمانی که مشکلات جامعه حل شود، موکول می‌کند (کولیوند، ۱۳۸۸: ۱۴۵ - ۱۴۳).

این پیوند میان سیاست و عشق که شاید بتوان عشقی را از پیشگامان آن به شمار آورد، علاوه بر اینکه با طرح مسایل خشن و خشک سیاسی در بافت لطیف عاشقانه، ارتباط بهتری با مخاطب برقرار می‌کند و تأثیر بیشتری بر او می‌گذارد، شعر سیاسی - اجتماعی عشقی را از بسیاری مرام‌نامه‌های سیاسی جدا می‌کند و با این ابزار گامی در جهت جاودانگی این آثار برمی‌دارد. می‌توان گفت یکی از برجسته‌ترین آثار در این زمینه «ایده آل عشقی» است که عشقی از رابطه عاشقانه و در نهایت خیانت به معشوق برای به تصویر کشیدن خیانت به وطن استفاده می‌کند و با طرح ناراحتی خود برای مریمی که فریب خورده، ناراحتی خود را از پریشانی وطن اظهار می‌کند. همچنین در جای دیگر، عشقی از ابزار عشق و شیرینی وصال برای انتقال پیام مورد نظر خود، یعنی پیوند ایران و عثمانی استفاده می‌کند؛ در این شعر ابتدا عشقی با زیرکی، از شیرینی‌های وصال می‌گوید و در ادامه پیوند میان ایران و عثمانی را مانند وصال میان خود و معشوق می‌داند و با این ترفند معشوق را بر این اتحاد ترغیب می‌کند (همان: ۲۷۰).

در جایی دیگر ابتدا روی سخن عشقی با معشوق است، اما در ادامه گریزی به نابسامانی جامعه می‌زند؛ در این شعر عشقی ابتدا کار نظام را در مقام مقایسه، برتر از عشق می‌داند؛ چراکه در نظام ناز و عشوه جایی ندارد و آنجا جان‌بازی به کار می‌آید:

- بتا نظام دگر عشوه‌سازی نیست که این معامله سربازی است، بازی نیست

(همان: ۳۶۷)

اما در پایان با توجه به نابه‌سامانی جامعه می‌گوید که کار دل، مثل سیاست و اوضاع آن روز کشور، بازیچه نیست:

- تو چون سیاست، بازیچه، کار دل «عشقی»؛ مگیر، زانکه دگر عشق، بجه‌بازی نیست

(همان)

عشقی در شعر «شب وصال» نیز ناکامی‌ها، هجر یار و به تعبیر خود، بخت بد خود را از خرابی روزگار و جامعه می‌داند:

- روز خراب من از خرابی بخرم نیست که از اصل روزگار خراب است

(همان: ۳۶۸)

نتیجه‌گیری

میرزاده عشقی یکی از شاعران برجسته دوران مشروطیت است که مانند دیگر شاعران مشروطه، گرایش به مضامین سیاسی - اجتماعی چون وطن، شکایت از استبداد، حقوق زن و... در اشعارش برجسته است. عشقی از پیشگامان تجدد ادبی به شمار می‌آید و دلایلی چون زبان جدید، رهایی از تنگنای ادبی و... از مصادیق این تجدد محسوب می‌شود. یکی از مضامینی که در اشعار

عشقی زیاد به چشم نمی‌خورد و برجستگی مضامین سیاسی-اجتماعی آن را ندارد، مضمون «عشق» است که به عقیده نگارنده، عشقی در نگاه به این مضمون نیز نوآوری‌هایی دارد و می‌توان نگاه نوین او به عشق را از دیگر دلایل تجدد او به شمار آورد. از ویژگی‌های بارز مضمون عشق در اشعار عشقی، نوآوری‌های معنایی اوست که خود را بالاتر از عاشقان اسطوره‌ای دانستن، مؤثر دانستن نقش معشوق در امور سیاسی-اجتماعی از مصادیق این نوآوری است که مانع از کلیشه‌ای شدن عشق در اشعار او شده است.

از دیگر مؤلفه‌های عاشقانه‌های عشقی، نوستالژی و حسرت به گذشته‌هاست که در این میان حسرت به نابودی عشق‌های اسطوره‌ای چون خسرو و شیرین برجسته است. همچنین عشقی در اشعار عاشقانه‌اش سه نقش را برای زن در نظر می‌گیرد: ۱. معشوق، ۲. موجودی ضعیف که تنها قربانی شرایط نابسامان جامعه است، ۳. معشوقی که می‌تواند در تغییر شرایط جامعه نقش داشته باشد و مثل دیگر معشوقان از عرصه اجتماع برکنار نیست؛ این مورد سوم از دیگر مؤلفه‌های تجدد عشقی در طرح مضمون عشق به شمار می‌رود؛ همچنین طرح نظریه فمینیست از دیگر وجوه نوآوری عشقی در نگاه به زن است. در ادامه باید گفت معشوق اول عشقی در اشعارش، وطن است و زن در جایگاه دوم قرار دارد؛ وطنی که عشقی بارها اعلام می‌کند که حاضر است جانش را برای آن فدا کند. شاید بتوان عشقی را از پیشگامان پیوند میان عشق و سیاست نیز دانست؛ چراکه عشقی بسیاری از اشعار سیاسی-اجتماعی خود را در قالبی عاشقانه مطرح می‌کند؛ از طرفی نگاه او به معشوق، به عنوان یک فعال سیاسی و طرح «وطن» در قالب یک معشوق، از دیگر نمودهای این پیوند در اشعار عشقی است که گذشته از رهایی اشعار از ابتدال، موجب جاودانگی اشعار سیاسی-اجتماعی او نیز شده است.

منابع

۱. آبراهام، کارل (۱۳۷۷)، **رؤیا و اسطوره**، ترجمه: جلال ستاری، تهران، مرکز.
۲. آریان‌پور، منوچهر (۱۳۸۰)، **فرهنگ پیشرو آریان‌پور** (انگلیسی-فارسی)، تهران، جهان رایانه، چ اول.
۳. آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، **ادبیات نوین ایران**، تهران، امیرکبیر.
۴. آژند، یعقوب (۱۳۸۶)، **تجدد ادبی در دوره مشروطه**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۵. باباچاهی، علی (۱۳۸۴)، **عاشقانه‌ترین‌ها: ۱۳۸۰-۱۳۰۰**، تهران، نشر ثالث.
۶. باطنی، محمدرضا، و دیگران (۱۳۸۲)، **واژه‌نامه روان‌شناسی**، تهران، فرهنگ معاصر.
۷. براهنی، رضا (۱۳۷۱)، **طلا در مس**، ج ۲، تهران، ناشر: نویسنده.
۸. بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، **سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی**، ج اول، تهران، امیرکبیر.
۹. حائری، سید هادی (۱۳۷۳)، **سده میلاد میرزاده عشقی**، تهران، مرکز.
۱۰. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۲)، **حافظ، حافظه ماست**، تهران، قطره.
۱۱. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، **نردبان شکسته: شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی**، تهران، سخن.
۱۲. زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۳)، **چشم انداز شعر معاصر ایران**، تهران، نشر ثالث.
۱۳. سعدی شیرازی (۱۳۴۰)، **متن کامل دیوان، گلستان، بوستان و مجالس**، تهران، کانون معرفت.
۱۴. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «تلفی قدما از وطن»، **دو ماهنامه بخارا**، سال دوازدهم، شماره ۷۵، فروردین - تیر ۱۳۸۹، ص ۴۴-۱۶.
۱۵. _____ (۱۳۸۰)، «شعر حادثه‌ای‌ست که در زبان روی می‌دهد»، **مجموعه مقالات «شعر چیست؟»**، به کوشش: عزیزالله زبیدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۳۵۷-۳۳۷.

۱۶. شمس لنگرودی، محمد، (۱۳۷۰)، **تاریخ تحلیلی شعر نواز مشروطیت تا کودتا (۱۲۸۴-۱۳۳۲ ه.ش)**، تهران، مرکز.
۱۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، **سبک شناسی شعر**، تهران، فردوس.
۱۸. عشقی (میرزاده عشقی) (۱۳۵۰)، **کلیات مصور عشقی**، جمع آوری و مقدمه علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیرکبیر.
۱۹. عین القضاة همدانی (۱۳۷۰)، **تمهیدات**، به تصحیح عقیف عسیران، تهران، کتابخانه منوچهری.
۲۰. قائد، محمد (۱۳۷۷)، **عشقی**، انتشارات وزارت و فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. قشیری، ابوالقاسم (۱۳۶۷)، **رساله قشیری**، ترجمه، تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۲. کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴)، **طلیعه تجدد در شعر فارسی**، ترجمه: مسعود جعفری، تهران، انتشارات مروارید.
۲۳. مختاری، محمد (۱۳۷۸)، **چشم مرکب (نواندیشی از نگاه شعر معاصر)**، تهران، انتشارات توس.
۲۴. _____ (۱۳۷۷)، **هفتاد سال عاشقانه‌ها (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر و گزینه شعر ۲۰۰ شاعر ۱۳۰۰-۱۳۷۰)**، تهران، تیراژ.
۲۵. نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۴)، **انسان کامل**، تصحیح و مقدمه: ماریژال مولد، تهران، طهوری.
۲۶. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، **چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر ایران)**، انتشارات نیل.
۲۷. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۶)، **کشف المحجوب**، مقدمه و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، سروش.
۲۸. کولیوند، فاطمه (۱۳۸۸)، **نقد و بررسی جامعه‌شناسانه سروده‌های امیر هوشنگ ابتهاج**، استاد راهنما: دکتر علی محمدی، استاد مشاور: دکتر محمد سلیمان قائمی‌زاده، دانشگاه بوعلی سینا همدان.